

سوانح



احمد غزالی

بہ روایت: قاسم کشکولی

این حروف مشتمل است بر فصولی چند که به معانی عشق تعلق دارد. اگرچه حدیث عشق در حروف و کلمه نگنجد. زیرا که آن معانی ابکار است و دست حروف به دامن خدر آن ابکار نرسد. اگرچه ما را کار آن است که ابکار معانی را به ذکور حروف دهیم در خلوات کلام. پس اگر در جمله این فصول چیزی رود که مفهوم نگردد از این معانی بَوَد.

۱

دوستی عزیز که به نزدیک من به جای عزیزترین برادران است و مرا با او انسی تمام است، از من درخواست کرد «آنچه تو را فراخاطر آید در معنی عشق، فصلی چند اثبات کن تا به هر وقتی مرا با او انسی باشد و دست طلبم به دامن وصل نرسد، بدان تعلل کنم و به ابیات او تمسکی سازم.» اجابت کردم و چند فصل اثبات کردم قضای حق او را. چنان که تعلق به هیچ جانب ندارد در حقایق و احوال و اغراض عشق. به نحوی که در او هیچ حواله نبود. نه به خالق، نه به مخلوق. تا او چون درماند بدین فصول تعلل کند.

۲

روح از عدم به وجود آمد. به سرحد وجود عشق منتظر مرکب روح بود. در بدو وجود ندانم تا چه مزاج افتاد؟ اگر ذات روح آمد، صفت ذات عشق آمد. خانه خالی یافت جای بگرفت.